



حیات

ویژه دهه اول محرم

شماره ۶۲

نشریه فرهنگی اجتماعی هیات الزهرا (س) دانشگاه صنعتی شریف

@AzzahraMaktubat



(علیہ السلام)

عشق حسین

میراث پدری

محمدحسین ملکی

۴۰۰ مکانیک ۲ دقیقه

که برای رسیدن به مقصد باید چه مراحل را با چه ترتیبی طی کنیم، نه تنها از دیدن بیابان ناراحت نمی‌شدیم و تعجب نمی‌کردیم، بلکه اطمینان می‌یافتیم که مسیر را درست آمده و در حال نزدیک شدن به مقصد هستیم. پس با امیدواری و تلاش بیشتر از این مسیر صعب‌العبور گذر می‌کردیم. داستان ما و انقلاب اسلامی هم دقیقا همین است. چرا هر اتفاق ناگواری که در مسیر تبدیل انقلاب اسلامی به تمدن اسلامی رقم می‌خورد حتی برخی از نزدیک‌ترین افراد به انقلاب هم ناامید می‌شوند؟ به این خاطر است که ما نقشه را درست نشناختیم و مسیر رسیدن به هدف را نمی‌دانیم. اگر آن را می‌دانستیم مثل مؤمنین زمان پیامبر (صل الله علیه)، بعد از جمع شدن تمام احزاب برای نابودی‌مان نه تنها ناامید نمی‌شدیم؛ بلکه با قدرت سینه سپر کرده و می‌گفتیم: «هذا ما وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ.» (این دقیقا همان است که خداوند و پیامبرش وعده داده بودند!) یعنی در مسیر درستی قرار داریم و باید با قدرت پیش برویم. در این شرایط است که ناامیدی معنایی ندارد. پس ما هم باید اول هدف و دوم مسیر درست انقلاب اسلامی را بشناسیم تا نکند از مسیر حق ناامید شویم و روی گردانیم.....

بیایید با هم شویم به سوی مشهد حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام). در طی این مسیر با انواع و اقسام صحنه‌های متفاوت مواجه می‌شویم. از بیابان های خشک و بی‌آب و علف گرفته تا دشت و رود و جنگل و کوهستان های سرسبز و زیبا. اگر ما از قبل طریق سیر این مراحل را ندانیم و حرکت را شروع کنیم، تا وقتی از کنار مناظر زیبا عبور می‌کنیم سرخوشیم و خوشحال از دیدن آنها. اما امان از وقتی که برسیم به بیابانی طولانی که تا چشم کار می‌کند فقط خار است و شن! اوضاع زمانی بدتر می‌شود که آبی هم در بساط نداشته باشیم و مجبور باشیم با تشنگی این مسیر را طی کنیم. آن وقت است که کاسه صبرمان لبریز می‌شود و لب به گله می‌گشاییم که: «آخر این چه وضعش است؟! می‌خواستیم برویم مشهد زیارت آقا؛ نه اینکه در این بیابان هلاک شویم.» بی‌خبر از اینکه مسیر دقیقا همین است. اگر می‌خواهی به مقصد نهایی برسی ناگزیری که از همه این مراحل عبور کنی. اما اگر قبل از حرکت نقشه را دقیق بررسی کرده و می‌دانستیم

یادداشت

از رنجی که می‌بریم...

روایتی از یک قصه پر غصه؛ به درازای تاریخ

امین زمانی

۴۰۰ برق ۴ دقیقه

نیابد، سرنوشت این قیام ها و مبارزه هاست. هر چقدر بیشتر به مطالعه تاریخ پردازیم، بر غم و اندوهمان بیشتر افزوده میشود؛ که تقریبا قیام سالمی که توانسته باشد به مقصد رسیده و اهدافش را دنبال کرده باشد، نمی‌توان یافت. هر کدام به گونه‌ای به اضمحلال کشیده شده‌اند؛ یا اصلا توسط قدرت حاکم سرکوب شده و به سرمنزل اثرگذاری نرسیده. یا پیروز شده اما در این مسیر عمر کوتاهی داشته‌اند یا اگر هم باقی مانده‌اند از مسیر اولیه و آرمان های بلندی که داشته منحرف و استحاله شده‌اند. گویی طلسمی بر گردن خلق

شبهات‌های بسیار بیشتری داشته باشند؛ مثلا ممکن است هر سه توسط حکومت ظالم زمانه خودشان به قتل رسیده باشند!

متاسفانه یا خوشبختانه قیام مظلومان در برابر ظالمان و رعایا در برابر خوانین و مستضعفان در برابر مستکبران، پدیده نادری در تاریخ نیست. کمتر ملتی پیدا می‌شود که در تاریخ خود قهرمانی آزاده را ستایش نکند که زمانی علم مبارزه با حاکمی را برداشته و با حمایت مردم به مبارزه با آن حاکم پرداخته باشد. اما آنچه که شاید در نگاه اول به چشم

اگر روزی کسی از شما بپرسد میان یک کشاورز که اواخر قرن ۱۸ میلادی در حومه پاریس به کاشت سیب زمینی مشغول بوده؛ یک حکیم در سبزواری در میانه قرن ۱۴ میلادی و یکی از کسبه بازار تهران در دهه چهل، چه شباهتی میتوان یافت، احتمالا چیزی بیشتر از اینکه همه این افراد انسان بوده‌اند یا ویژگی‌هایی از این قبیل، نخواهید گفت. اما هر چند باورش سخت به نظر میرسد، این افراد ممکن است



فهرست

۲ از رنجی که می‌بریم

۴ عاشورا، سرفصل امیدواری

۵ آن آشنا کرد...

۶ معماری رویاها

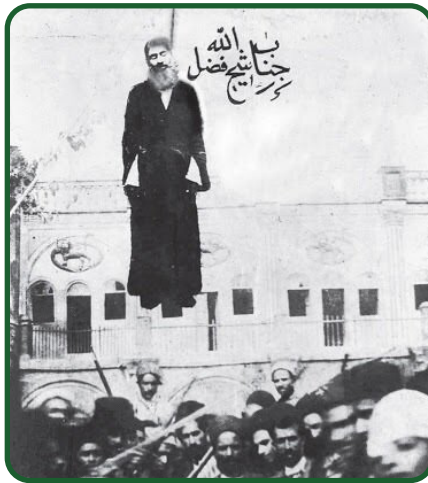
۸ آقای کارگزار!

۹ رفاقت بین‌المللی

۱۲ بشنو سوز سخنم

۱۴ بر من لباس نوکری ام
را کفن کنید

بر عنایات إلهی بیش از پیش غلبه کرد. و گسترش عامیانه تصوف منجر به ابتذال، بی‌مایگی و انحطاط آن در قرون بعدی شد. در این دوره است که سبک عراقی که با ذوق عرفانی همراه است، به اوج خود می‌رسد. سپس از کودتای ۲۸ مرداد؛ جنایات وحشتناکی که صورت می‌گرفت اثرات بسیاری بر ادبیات فارسی گذاشته است. از اثرات مستقیم مانند سانسورهای شدید که صرف نظر کنیم؛ روحیات ادبا و شعرا تحت تاثیر کودتا منجر به خلق آثاری شده است که از احوالات آن روزها به ما اطلاع می‌دهد. از «خانه‌ام آتش گرفت» و «زمستان» اخوان ثالث تا «سرنوشت کندوها» جلال آل احمد، همه در وصف آنچه است که بر مردمان آن روز می‌گذشت.



امروز که به اطراف می‌نگرم، بدون اختیار، این سوال را از خود می‌پرسم که در نهایت به کدام سو می‌رویم. آیا روزی به آسایش خواهیم رسید؟ آیا در مسیر آن حرکت میکنیم؟ یا اصلاً آسایشی هست؟ جواب تاریخ ممکن است خیلی به مذاق ما خوش نیاید. هر چه صفحات زمان را ورق می‌زنیم به نظر دو راه بیشتر وجود ندارد. یا به زندگی زیر سایه قدر قدرتی تن بدهیم و از جیره خوری راضی باشیم، یا با سختی و فلاکت روبه‌رو شویم و دیر یا زود یا خود بر خود بشوریم یا قدرتی بر ما مسلط شود. تاریخ تا بوده همین بوده و همین خواهد بود. البته موارد جزئی و استثنائی نیز هستند. مثلاً روزگاری افرادی حاضر نشدند در برابر ظلم سر فرود آورند و برای دفاع از حق دل به دریای شمشیر زدند. هر چند بعد از ۱۴۰۰ سال مردم طوری به پادشان هستند که گویی هم‌اکنون قیام کرده‌اند و از روزی به بعد کسی بر ظالمی قیام نکرده، مگر اینکه از ایشان الگو گرفته باشد؛ اما بالاخره همگی به دار شدند. این عاقبت شکست محسوب می‌شود دیگر. مگر نه؟

انداخته شده که همواره از چاله به چاه سقوط کنند.

از سر قضا باشد یا خاصیت جغرافیا و ژنتیک یا فرهنگ و یا شاید آفتاب داغ؛ به نظر می‌رسد درباره آنچه گفته شد ما و همسایگانمان بیش از دیگران با این مسئله مواجه بوده‌ایم. تاریخ این سرزمین را که بخوانیم می‌بینیم همواره زمان زیادی طول نمی‌کشد تا مردم جور ظالمی را دیگر بر نمی‌تابند و بر علیه او می‌شورند. اما سرانجام این خیزش‌ها معمولاً یا مرگ است، یا روی کار آمدن ظالمی پس از ظالم. یا چون سرداران، سر به دار میشوند و یا بعد از قیام، اوضاع نه تنها بهتر نمی‌شود، بلکه مانند شیخ فضل الله نوری وقتی به حاکمان جدید یادآوری می‌کنی برای چه جنگیدند، آخر تو هم سر به دار می‌شوی. حالت دیگری هم هست که قدرتی بزرگتر وقتی تو را با منافعی در تضاد می‌بیند، کودتایی مانند کودتای ۲۸ مرداد را ایجاد می‌کند و باز هم..... سر به دار نمیشوید! بلکه اینبار به جوخه‌ی اعدام می‌سپارندت.

اثرات این چرخه‌ی رنج را می‌توان در آثار بزرگان ادب و هنر این سرزمین و سرزمین‌های دیگر دید. نقطه جالب و تلخ آنجاست که این رد ناامیدی و خستگی از آمد و شد غاصبان حقوق مردم، مستقل از تاریخ، همیشه دیده می‌شود. اثر این وقایع اجتماعی معمولاً آنقدر زیاد بوده که نه تنها تاثیر آن در ادبیات زمانه خودش مشهود است، بلکه بسیاری از اوقات منجر به تغییر سبک‌ها و ایجاد پارادایم‌های جدید می‌شود. به طور مثال هجوم مغول، که با گسترش نامنی، تخریب بسیاری از زیرساختهای تمدنی و خلاء ناشی از سقوط خلافت همراه بود، نه تنها تصوف را به مرجع عوام در گریز از فشارهای اجتماعی ارتقاء بخشید که مناطق دور از دسترس را ملجاء نخبگان فرهنگی نمود. این هجوم بر کشور آسیب‌های سختی وارد آورد؛ که در نتیجه باعث آوارگی و قتل عده‌ای از صوفیان شد. همچنین در اندیشه برخی صوفیان جبرگرایی و تکیه





عاشورا سرفصل امیدواری

پایان شب سیه سپید است

مهدی غلامحسینی

۴۰۰ مکانیک ۵ دقیقه

امید یکی از مهم‌ترین سرمایه‌های هر انسان می‌باشد. داشته‌ای که شوق حرکت و تکاپو را در آدمی بوجود می‌آورد و باعث می‌شود تا او بانگیزه و اراده‌ای قوی به انجام امور خود پرداخته و سهل‌انگاری نداشته باشد. در مقابل ناامیدی نیز یکی از بزرگ‌ترین رذایل اخلاقی شمرده شده و مورد نکوهش اسلام نیز واقع شده است تا جایی که خداوند در قرآن کریم ناامیدی را مختص گروه کافرین دانسته است. **(لَا يَبْتَاسُ مَنْ رُوحَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ)**. البته باید به این نکته نیز توجه داشت که امیدواری باید در راستای انجام وظیفه و با در نظر گرفتن خواست خداوند از انسان باشد. در این صورت امید به خدا و لطف بی‌نهایت او گره‌گشای مسیر آدمی خواهد بود.

حدیثی از پیامبر گرامی اسلام وجود دارد که ایشان می‌فرمایند: «زمانی می‌رسد که از اسلام چیزی جز نام آن باقی نمی‌ماند.» (بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۹۰) وقتی به وقایع و مسیری که جامعه اسلامی آن را بعد از وفات پیامبر (ص) برای خود برگزید می‌نگریم، در می‌یابیم که با گذشت زمان سخن پیامبر (ص) بیشتر و بیشتر رنگ واقعیت به خود می‌گرفت. آن‌جایی که مسلمانان بر خلاف فرموده پیامبر (ص) در روز غدیر، حکمیت را تشکیل دادند، پاره تن پیامبر (ص) را آزار داده و ایشان را به شهادت رساندند، امیرالمومنین (ع) را ۲۵ سال خانه‌نشین کردند، امام حسن (ع) را تنها گذاشته و صلح را بر ایشان تحمیل کردند و موارد بسیاری از این دست، همچنین مگر می‌شود در جامعه‌ای یزید زمام امور مسلمین را بدست بگیرد و در آن جامعه چیزی از اسلام باقی بماند؟ آیا در این شرایط امیدی به اصلاح جامعه و بازگشت آن به مسیر سعادت و کمال بشری وجود خواهد داشت؟

در شرایطی که سیاهی گمراهی مردم و ظلم و ستم یزید و یزیدیان، آسمان جامعه اسلامی را پوشانیده است، خواص و بزرگان دین سکوت و گوشه‌نشینی را برگزیده و شیعیان دچار یأس و ناامیدی شده‌اند، امام حسین (ع) بجای توصیه به انتظار فرج از سوی خدا، با تکیه بر آیه **«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»**، با روحیه‌ای

جسارت اعتراض و قیام علیه ظلم و ستم امویان را می‌دادند. اگر بخواهیم عمیق‌تر به مساله نگاه کنیم درمی‌یابیم که قیام حسینی نیز به همین علت بوجود آمد. در واقع امام علیه السلام هم با دشمن مبارزه کردند و هم با روحیه راحت طلبی و سکوت مردم. یعنی امام حسین کاری کردند که وجدان مردم بیدار شود. به طوری که ما اثرات آن را در قیام‌های اسلامی‌ای که یکی پس از دیگری بوجود آمدند هم می‌بینیم. البته این قیام‌ها سرکوب شدند؛ ولی مهم‌تر از سرکوب شدن این قیام‌ها آن بود که جامعه اسلامی از این خطر که در مقابل دشمن، منفعل باشد و از خود واکنشی نشان ندهد، اندکی رهایی یافته بود.

همانطور که گفتیم نهضت عاشورا باعث شد تا مردم از آن

سرشار از امید به جهت اصلاح جامعه و بازگرداندن آن به مسیر درست خود، وارد میدان جهاد شده و قدم در میدان کربلا گذاشتند. امید در وجود امام از علم و آگاهی و ایمان قوی به خدا بوجود آمده بود. ایمانی که امام را به میدان جهاد کشانده بود آن‌چنان بود که حتی بزرگ‌ترین و سنگین‌ترین مصائب آن هم در کوتاه‌ترین زمان، اندکی ایشان را ناامید نساخت. این امید حضرت را می‌شود در تمامی لحظات خروج از مدینه تا لحظه شهادت ایشان مشاهده کرد.

هنگامی که حادثه عاشورا رخ داد، در سراسر عالم اسلام تا آنجایی که خبر رسید، به خصوص در حجاز و عراق، حالت رعب و وحشتی میان شیعیان و طرفداران ائمه (ع) به وجود آمد. امام صادق (ع) در این باره می‌فرمایند: «ارتدالناس بعد قتل الحسين الا ثلاث ثم ان الناس لحقوا و كثروا - پس از شهادت امام حسین علیه السلام مردم از ولایت مرتد شدند و برگشتند مگر سه نفر... سپس مردم ملحق شدند و زیاد گشتند.» (بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۴۴). بنابراین، این تصور غلطی است که فکر کنیم پس از عاشورا بلافاصله ورق برگشت. چرا که مردم وقتی می‌دیدند که سیستم حاکم برای تثبیت خود حتی به نوه گرامی پیامبر اسلام رحم نمی‌کند و ایشان و یارانشان را به بی‌رحم‌ترین حالت ممکن به

شهادت می‌رساند و خانواده آن حضرت را به اسارت در می‌آورد، دیگر به خود اجازه هیچ گونه واکنش و حرکتی را بر علیه یزید و اقدامات او نمی‌دادند. اما به برکت خون اباعبدالله علیه السلام و روشننگری‌های حضرت زینب (س) و امام زین العابدین علیه السلام و همچنین تربیت شاگردانی توسط امام باقر و امام صادق علیه السلام جهت گسترش اسلام ناب و پیام نهضت عاشورا، رفته رفته وجدان جامعه بیدار شده و مردم به خود جرئت و

راحت طلبی که سال‌ها دچارش شده بودند، رهایی یافته و به خود جرئت قیام علیه ظلم و ستم امویان و دورشدن از مسیر ترسیم شده توسط پیامبر (ص) را به خود بدهند. همین امر باعث شکل‌گیری قیام‌های متعددی شد. از قضیه قیام مردم مدینه به رهبری عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه در اواخر ذی‌حجه سال ۶۳ هجری که به «حَرّه معروف است گرفته تا قیام توابعین به رهبری سلیمان بن سرد خزاعی در سال ۶۵ هجری. از قیام مختار



یادداشت کوتاه

آن آشنا کرد...

فاطمه دلاور خلی

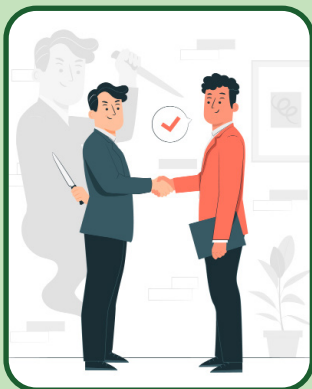
۹۸ مکانیک ۲ دقیقه

حتما این ضرب المثل دشمن دانا به از دوست نادان را بسیار شنیده اید.

در سالیان اخیر شاهد نفوذهای بی سابقه در دستگاه های دولتی و بخش خصوصی بوده ایم که خود جای بحث بسیار دارد اما پرسش اصلی آن است که در حال حاضر با چه طرفیم؟ دشمنی دانا یا دوستی نادان؟ با آدم هایی که ناخواسته و از سر جهل مفاهیم منفی و حتی ضد دین (در ظاهر دینی) را بین مردم رواج می دهند و یا دشمنانی دانا که هوشمندانه هدف خود را انتخاب کرده و با روشی بسیار نرم و زیرکانه در لباسی موجه آن را دنبال می کنند؟ حقیقت آن است که هر دو گروه دشمن محسوب می شوند و برای مقابله با هر دو باید بسیار تلاش کرد.

برای فهم بهتر بیان یک مثال خالی از لطف نیست. همه ما در طول زندگی خود بارها با نفس اماره مواجه شده ایم، نفسی که مدام ما را به سمت بدی سوق می دهد و مدام از ما خواهش می طلبد. نفسی که اگر لجام گسیخته شود دیگر مهارش کار حضرت فیل است! به قول شهید حاج قاسم سلیمانی که می گوید: «رقص جولان بر سر میدان کنند، رقص اندر خون خود مردان کنند، چون جهند از دست خود دستی زنند، چون رهند از نفس خود رقصی کنند». این نشان دهنده آن است که رهاشدن از نفس و پا گذاشتن بر روی منیت یعنی رسیدن به مقام والایی که هرکسی شایسته رسیدن به آن نیست. در کنار این نفس اماره، که خود شیطان درون است، شیطان بیرونی نیز وجود دارد که گرچه به نظر وحشتناک تر از شیطان درون باشد اما وقتی آدمی بر شیطان درون غلبه کند، مبارزه با شیطان بیرون برایش آسان تر می گردد زیرا این نفس آدمی است که او را مرتبا به شیطان خارجی دعوت می کند. بنابراین اگر بخواهیم من باب مقایسه عرض کنیم دشمنان داخلی همان نفس اماره ای هستند که در تضعیف جبهه مقاومت نقش اساسی ایفا می کنند

و پس از آن دشمن خارجی می تواند به درون این دژ وارد شود و اینجاست که شاید بتوان گفت در اغلب مواقع دشمن خارجی تخریب کمتری نسبت به دشمن داخلی یا همان دوست نادان دارد. (که البته خوشبختانه آنقدر دوست نادان داریم که وضعیتمان بدین گونه شده است!)



ثقفی در سال ۶۶ هجری که منجر به قصاص قاتلین امام حسین علیه السلام گردید تا قیام زید پسر امام سجاد(ع) در سال ۱۲۲ هجری و حتی قیام عباسیان علیه امویان که با شعار خونخواهی امام حسین علیه السلام مردم را جذب خویش می کردند. این ها همه متأثر از حرکت تاریخ امام حسین علیه السلام و نهضت عاشورا بود. در بین این وقایع، قیام توابین، خروج مختار و قیام مردم مدینه به دلیل گستره جمعیتی نسبتا بالا و بازه زمانی رخداد واقعه، به نسبت سایر وقایع، از اهمیت بیشتری برخوردارند که با توجه به آشنایی نسبی خوانندگان محترم با قیام توابین و خروج مختار، به معرفی قیام مردم مدینه می پردازیم:

در سال دوم حکومت یزید، حدود دوسال پس از واقعه عاشورا، حاکم مدینه، به دلیل پیشگیری از شکل گیری قیام های مردمی، تعدادی از بزرگان شهر را به شام فرستاد تا از نزدیک، اقتدار یزید را مشاهده کنند و تحت تأثیر بخشش های وی قرار گرفته و در بازگشت، مانع قیام مردم شوند. اما آنان پس از بازگشت، نتیجه سفر خود را چیزی شبیه به این به مردم گزارش دادند:

« ما از نزد مردی می آیم که بی دین است. می گساری می کند و طنبور می نوازند و کنیزکان، نزد او می نوازند. سگبازی می کند و با دزدان و جوانان، شب ها، داستان سرایی می کند.»

در پی این جریان، آنان یزید را از خلافت برکنار اعلام کردند و مردم مدینه نیز از آن ها پیروی نمودند و به رهبری عبدالله فرزند حنظله غسیل الملائکه علیه یزید شورش کردند. یزید، لشکری به فرماندهی مسلم بن عقبه، از شام به مدینه فرستاد. وی با بی رحمی تمام، این قیام مردمی را سرکوب کرد. در نتیجه این سرکوب، حدود هفتصد نفر از قریش و انصار، و ده هزار نفر از بقیه مردم کشته شدند. جنگ را از آن جهت که در منطقه حَرّه واقع شده، «واقعه حَرّه» نامیده اند.



البته دایره این قیام ها و الگو گرفتن از قیام ابا عبدالله علیه السلام محدود به گذشته نشده، بلکه میتوان تبلور آن را در پیروزی ملت ایران در برچیدن بساط ظلم و بیدادگری نظام استبدادی ۲۵۰۰ ساله پادشاهی، و حماسه های غرور آفرین هشت سال دفاع مقدس در جبهه های نبرد حق علیه باطل، و مجاهدت های جوانان جان بر کف و رشید حیزب الله جنوب لبنان در مقابله با رژیم سفاک و تا دندان مسلح صهیونیستی مشاهده نمود.

در پایان باید بیان کرد که نهضت عاشورا تبدیل به یک مکتب شده است. مکتبی انسان ساز و امید آفرین. مکتبی که خود را الگویی برای نجات و رهایی ملت های مظلوم و ستم دیده معرفی می کند. امید است در دنیای امروز که ظالمان و ستمگران بی رحم، برای نوشیدن خون مظلومان کمر همت بسته اند، ملت های ستم دیده با الهام گرفتن از حماسه عاشورا به پا خیزند و شرّ آنان را از جهان براندازند.

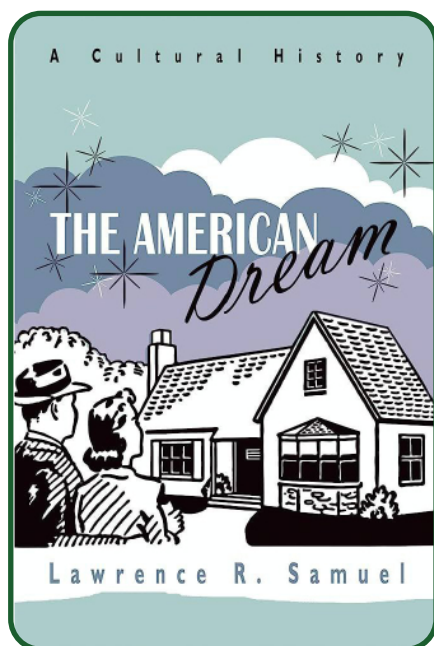
معماری رویاها

چگونه رویایی از آینده به ساختن آن کمک می‌کند

صونا گل بوستانی

۹۶ هوافضا ۷ دقیقه

سال بعد از ساخته شدن این رویا اتفاق افتاد باعث تبلیغ این رویا و سر زبان افتادن آن به عنوان یک آرمان انسانی شد. اما گذشت زمان و برداشت‌های مادی متفاوت این رویا را دستخوش تغییر کرد و این رویا از یک ایده بزرگ که برای تمام مردم جامعه بود به یک رویای مناسب برای سیستم سرمایه داری تبدیل شد.



در دنیای امروز که تماما مواجه با واقعیت‌هایی است که شاید دلخواه ما نباشد، رویاپردازی یکی از راه‌های نجات انسان از غم و استرسی است که ممکن است او را فرا بگیرد. وجود یک رویا مانند پیشران حرکت رو به جلوی فرد خواهد بود و باعث گذر او از سختی‌ها خواهد شد.

وجود رویا، امید به تحقق پیوستن آن را در فرد بوجود می‌آورد و باعث میشود تلاش فرد دوچندان شود. حال اگر در یک جامعه یک رویای مشترک بوجود بیاید، چه اتفاقی می‌افتد؟ رویایی مانند ثروتمند بودن، نبودن تبعیض نژادی و یا هر آنچه که پیش تر ذکر شد. این رویا باعث میشود که تمدنی بزرگ در راستای یک رویای مهم شکل بگیرد و این تمدن زمینه ساز تمام فعالیت‌های آن جامعه شود. فعالیت‌هایی که رفتار جوامع دیگر با این جامعه را نیز تعیین می‌کند.

جهان و تمام مردمانش سالهاست که انواع تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و باورها را دیده‌اند و با بسیاری از آنها هنوز در ارتباط اند. اگر نخواهیم زیاد عقب برویم، باید به سراغ جهان معاصر برویم که در آن بشر تحول زیادی را تجربه کرده است.

تحولی از جنس جنگ‌های جهانی، عوض شدن حکومت‌ها، انقلاب‌ها، جهش به دنیای تکنولوژی و ...

در این جهان ما با کشورهایی مواجه هستیم که در لایه‌های بالایی آن که زبان، رفتار و ... است با یکدیگر متفاوت اند اما در لایه‌های عمیق، نهایتاً با جامعه انسانی که فطرتاً باورها، یکسانی دارند، مواجهیم. در تمام کشورها فرهنگ‌هایی وجود دارد که باورها، اندیشه و رفتار مردم آن منطقه و کشور را می‌سازند و در تمام لایه‌های زندگی افراد آن جامعه نمود پیدا میکند. اما گاهی این فرهنگ‌ها و باورها و اندیشه‌های حاصل از آنها طبق یک برنامه خاص و هدفمند پیش می‌رود. یعنی حکومت‌ها برای هر چه بیشتر تثبیت کردن خود در یک جامعه و همگام کردن مردم با اهداف مخصوص خود، شروع به ساختن یک رویای مشترک میکنند. آن‌ها در پی ساختن این رویا، امید به وقوع پیوستن آن را در مردم تزریق میکنند و در نهایت یک جامعه یک دست با حکومت ساخته شده و یک تمدن جدید شکل می‌گیرد. تمدنی که مردمش برای یک رویای مشترک تلاش می‌کنند و حکومتش، اقتصاد، سیاست، اخلاق و فرهنگ آن جامعه را مطابق با این رویا می‌سازد.

در عصر معاصر ما چنین پدیده‌هایی را کم ندیده‌ایم. پدیده‌های مانند رویای آمریکایی که در آن قرار بود تمام مردم آمریکا برابر شناخته شوند و همه حق رسیدن به یک زندگی مرفه را داشته باشند. رویای جامعه‌ای که دیگر در آن خبری از طبقه اجتماعی و تبعیض نژادی نیست و آرزوهای تمام مردم ساکن آمریکا با تلاش خودشان و دولت برآورده میشود. با رکود اقتصادی، که بلافاصله دو

جهان امروز با تمام چالش‌هایی که دارد، از یک برنامه‌ی خاص پیروی می‌کند. برنامه‌ای که در آن تمام اتاق فکرهای قدیمی و نوین سالهاست در پی تزریق افکار و ایجاد دنیای مورد نظر خود بر جامعه‌ی بشری هستند. این برنامه ریزی در تک تک ابعاد جامعه جهانی، از سیاست دولتهای مختلف، برنامه‌های جامع اقتصادی جهان، تصویر ارائه شده از هر جامعه در رسانه‌ها و فرهنگ جدید و رو به رشد جامعه‌ی جهانی که هر کشور سعی دارد در آن سهم بیشتری داشته باشد، قابل مشاهده است. در این بین جایگاه خالی صدای تمدن اسلامی بسیار به چشم می‌خورد. تمدنی که هنوز تشکیل نشده، اما جهان، تشکیل آن و تاثیر بسیار آن بر بشر امروز را در چشم اندازی دور، چندان هم غریب نمیداند.



در این چند خط نگاهی می‌اندازیم به بررسی اثر مستقیم رویا داشتن، امید داشتن و رابطه‌ی این دو کلمه‌ی طلایی با یکدیگر و تاثیر آنها بر روی تشکیل یک تمدن انسانی و سپس اسلامی. تمدنی که پایه‌ای برای ایجاد یک فرهنگ بزرگ است که آیندگان یک جامعه در آن رشد خواهند کرد و رفتار و اندیشه آنها خروجی چنین فرهنگی است.

یک تمدن اسلامی خواهیم رسید. در شروع این نقطه، ما به عنوان افرادی حاضر در این اجتماع باید در وهله ی اول امید را حفظ کنیم.

ما رویای آمدن مهدی (عج) را داریم، رویای تشکیل تمدن اسلامی به دست او و در نهایت رویای تشکیل یک جامعه انسانی کامل که در آن کرامت تمام انسانها فارغ از نژاد، جغرافیای زندگی، زبان، دین و مسائلی از این قبیل حفظ خواهد شد و تمام مردمش زندگیای سرشار از امنیت و خوشحالی خواهند داشت.

در این برهه که جبهه باطل دائمی میخاهد مهدی (عج) را فقط یک افسانه جلوه دهد، باید باور به بودنش و آمدنش حفظ شود. ما باید زمینی آمدنش را فراهم کنیم تا جامعه و تمام انسانها با هم به آمدن مهدی (عج) امید داشته باشند. به داشتن جهانی بدون ستم، به داشتن جهانی بدون جنگ، بدون تنهایی، بدون گرسنگی و جهانی سرشار از آگاهی، برابری، عشق و عدالت، امید داشته باشند. باید امیدمان را برای درست شدن شرایط حفظ کنیم و در همین راستا تلاش کنیم، باید تاریخ را درست بخوانیم و از آن درس بگیریم. درس مقاومت و ایستادگی، درس رها نکردن و ایستادن پای عقیده. باید تمام قهرمانانمان را درست بشناسیم، همان هایی که در شرایطی سختتر از امروز نه ایران را رها کردند و نه اسلام را، همان هایی که ثمره ی از خودگذشتگی آنها امروز گرداگرد هم جمع شدن ماست. شاید درس ایستادن با هفتاد و دو نفر، جلوی لشکر ۲۲ هزار نفره... .

تمدن جدید با نام « تمدن مهدوی » محتاجیم.



تمدنی که رویای آمدن مهدی (عج) و امید به بازگشت او و تحقق یک جامعه انسانی کامل با رهبری او را در سر دارد. اما در این تمدن نقش ما چیست؟ یا حتی این تمدن مهدوی آیا اصلا تشکیل شده است؟

۴۵ سال قبل مردم سرزمین ما در راستای اسلام، قیام بزرگی انجام دادند که ثمره اش را امروز میبینیم. و در نتیجه ی این قیام یک تفکر بزرگ در جهان جا انداخته شد. تبدیل فرهنگ انتظار از مسئله ای فردی به موضوعی ملی. یک ملت بزرگ انتظار ظهور حضرت مهدی (عج) را می کشیدند و میکشند. امروز ما در چهل و پنجمین سال از این انقلاب ایستاده ایم. انقلابی که به گفته رهبر آن، ۴۰ سال از آن فقط صرف تشکیل حکومت اسلامی شده و در ۵ سال از چله ی دوم آن ما باید به سمت ساختن جامعه اسلامی به عنوان پیش زمینه تمدن نوین اسلامی، پیش برویم.

تمدن نوینی که زمینه ظهور مهدی (عج) است. این تمدن منجر به ساخت یک تمدن مهدوی خواهد شد و در نهایت با آمدن مهدی موعود، ما به

اگر به تاریخ اسلام نگاه کنیم، پیامبر اسلام (ص) همواره بدنبال تشکیل یک تمدن جامع و بزرگ برای انسان های ساکن در زمین بوده اند. تمدنی که رویای مشترکش، انسانی آزاد، متفکر، آگاه و عادل بود. در حقیقت این تمدن به دنبال ساختن بشری بود که انسان است و اشرف مخلوقات. چون اگر انسان ساخته شود هیچ ظلم و ... اتفاق نیافتاد.

پس از فوت پیامبر اسلام (ص) تاریخ اسلام دستخوش تغییرات بسیار زیادی شد. از فراموشی غدیر تا واقعه عاشورا و در نهایت غیبت چندصد ساله ی آخرین نماینده ی الهی که وظیفه ی هدایت بشر و تشکیل تمدن اسلامی را داشت.

در تمام این وقایع ردپای اهل بیت علیهم السلام برای تحقق رویای یک جامعه انسانی خالی از ظلم و جور دیده میشود. اما بعد ۱۲۰۰ سال از غیبت آخرین نماینده ی الهی ما در چه جایگاهی قرار داریم؟ آیا ما هم دستخوش تغییرات تاریخ شده ایم و اصل خود را فراموش کرده ایم؟

جواب این سوالات متناسب با درک هر فرد از جامعه میتواند متفاوت باشد، اما شاید بتوان گفت ما با چرخش تاریخ، آنچه که باید بشویم را فراموش نکرده ایم. اما یک گام به عقب برگشته ایم! در زمان حضور هر کدام از امامان معصومین، داشتن رویای یک جامعه انسانی کامل، نهایت آگاهی بود. اما در عصر امروز ما برای تحقق چنین رویایی به تحقق یک رویای دیگر نیازمندیم. یا بهتر است بگوییم ما به ساختن یک



آقای کارگزار! (قسمت ۲)

امید آفرینی توسط مسئولین

این بود بیا. امروز هم در عرصه های مختلف، چه جنگ اقتصادی، چه جنگ فرهنگی «برو» گفتن های مسئولین ما، جز افزایش خشم مردم برای آن ها، ثمره دیگری ندارد. اگر کلام مسئولین ما «بیا» بود، آن ها بر قلب مردم حکومت می کردند. مثل شهید محمد بروجردی که در زمان کومله و دموکرات و ... حاکم قلوب مردم بودن، محمد بروجردی را تبدیل کرد به مسیح کردستان. امکان ندارد که فلان مسئول کاخ نشین، به مردم توصیه کند مانند مردم یمن لنگ به خود ببندید و به جای مادیات، با معنویات زندگی کنید و یا دیگری سیسمونی نوه اش مستقیم از ترکیه بیاید اما ملت را به استفاده از کالای ایرانی دعوت کند و مردم هم بگویند به روی چشم.



و اما در آخر باید گفت که مسئولین، در ورطه خطرناکی قرار گرفته اند. حرکت درست آن ها به قافله مردم قدرت می دهد و سرعت حرکت و امید به مقصد رسیدن را زیاد می کند؛ اما خطای آن ها، کل قافله را از هم می پاشاند. مسئولین جمهوری اسلامی ایران، جایگاهشان یا انتهای بهشت و در جوار رسول خدا (ص) است و یا در قعر جهنم در کنار قاتلین پسر پیامبر (ص) چرا که امروز قضاوت دین به عمل آن ها گره خورده است.

می کشند. زیرا نوک پیکان این قافله، مسئولان اند. حرکت درست آن ها و تلاش آن ها، امیدآفرین و سبب حرکت درست قافله بوده و اشتباه و خطای آن ها و یا شاید خیانت آن ها، علت نابودی و از هم پاشیده شدن قافله است. امروز کشور ما را نظاره کنید، علت بخش قابل توجهی از دین گریزی ها چیست؟ وقتی مسئولین و قافله سالارهای این ملت، خوی شان عادت می کند به اشرافی گری و دروغگویی و دنیاپرستی، چطور میتوان از اعضای این کاروان توقع داشت که در مسیر حرکت کنند در حالی که ساربان فرار کرده است؟

روضه غربت آقا امام حسن مجتبی (ع) نیز همینجاست. سپاه حضرت آماده رودرویی با سپاه شام است که عبیدالله بن عباس که فرمانده سپاه است، تطمیع شده و فرار می کند. عاقبت سپاه حضرت چه شد؟ خیلی ساده است. سپاه از هم پاشید و سرباز ها هم فرار کردند چون فرمانده سپاه فرار کرد و اینجا بود که امام مجتبی (ع) مجبور به صلح با معاویه شد. امروز هم اگر مسئول، در سختی ها و آسانی ها، پیش قراول مردم باشد و سهمش از سختی های زندگی مردم کمتر از خود آن ها نباشد، مردم او را از خود به حساب می آورند و حتی اگر از آن ها جان هم بخواهد، این سرمایه عظیم را به خاطر او فدا می کنند. مانند زمانی که امام خمینی (ره) فرمان جهاد داد، سیل مردمی به سمت جبهه ها روانه شد. چرا که مردم حقیقتا او را امام خود می دانستند و برای این امامی که جنسش از مردم است، جان هم می دادند.

چه خوش گفت سید شهیدان مدافع حرم آل الله، حاج قاسم سلیمانی، که «فرماندهی در جنگ ما، امامت بود نه هدایت. نبود برو بلکه بیا! فرق است بین این دو کلمه. آن ها در نوک بودند فریادشان

عرفان یوسفیان

۴۰۰ برق ۵ دقیقه

واقعیتش را بخواهید، ما ۴۴ سال است که خواستیم تافته جدا بافته عالم باشیم. تصمیم گرفتیم که دیگر پول نقش اول در معاملات بین انسان ها را نداشته باشد و کارها و تلاش هایمان به جای آنکه برای دنیا باشد، برای خدا باشد. چرا؟ چون به چشم دیدیم که مسیر زندگانی ای که امروز عالم به سمت آن حرکت می کند، چیزی جز خسارت و نابودی به بار نیاورده است. دنیاخواهی و طمع انسان ها حاصلی نداشت جز دزدی و تجاوز و استعمار و استبداد. در دنیایی که به جای خدا، انسان محور باشد، همه چیز باید در خدمت انسان باشد، حتی خود انسان.

اما مردم ایران ۴۴ سال است که تصمیم گرفته اند مسیر متفاوتی از این دنیا را پیش بگیرند. مسیری که نهایت آن خداست. بنا کرده ایم دنیایی بسازیم که انسان ها حقیقتا با هم برادرند و با اعتمادی که ناشی از ایمان است، دیگر نگران خیانت از سمت برادر خود نیستند تا دستبردی به آن ها بزند. ملت ما تصمیم گرفت در این مسیر حرکت کند و در این قافله مللت ما، مسئولان ما نقش ساربان را ایفا می کنند و بار سنگینی را به دوش





رفاقت بین المللی

گفت و گو با میثم محبی، یکی از دانشجویان افغانستانی شریف



علی ناظمیان

۱۰ دقیقه

۴۰۱ مواد

درسته که همه آدم‌ها قصه‌های خودشون رو برای تعریف کردن دارن؛ اما اگر بخوایم صادق باشیم، باید قبول کنیم بعضی از این داستانا شنیدنی تر از بقیه هستن. داستان میثم یکی از این داستاناست. دانشجویی که در اوج اتفاقات آبان ماه، از افغانستان به ایران اومد و ماجرای دانشجوی شریف شدنش بالا و پایینای خودشو داشته. اما شاید جالب تر از اون، نظرش نسبت به اتفاقی که براش افتاده و برنامه‌هاش برای آینده ست. با ما همراه باشید تا با دنیای میثم، هر چند مختصر، آشنا بشیم.

حیات چی شد که اونجا ادامه ندادی؟

من چند ماهی رو در دانشگاه کابل گذروندم. من با دید خیلی خوبی وارد دانشگاه شدم. انتظار سطوح بالا و اساتید خیلی خوب رو می‌کشیدم اما وضعیت خوبی نداشتیم. با طالبان رو به رو شده بودیم و استاد‌های بهتر دانشگاه مهاجرت کرده بودند. فقط از دانشکده ما ده استاد مهاجرت کرده بودند. شاید بشه گفت اون‌هایی هم که مونده بودند اکثرا خیلی نمی‌تونستند جایی بروند و جایی آنها را قبول نداشت. قبل از این اتفاقات دانشگاه کابل خیلی خوب بود. علاوه بر این مسئله ما فقط سه روز می‌تونستیم به دانشگاه بریم و دختران سه روز دیگر. مجموعا این شرایط من رو راضی نمی‌کرد. حس می‌کردم نتیجه زحماتم باید از این بیشتر باشه.

تشویق می‌کردند. من قبل از رفتن به دبستان هم با پدرم داستان و شعر می‌خوندم. رفته رفته از قبل از مدرسه خوندن و نوشتن یادگرفته بودم. وقتی وارد مدرسه شدم تشویق ها از طرف بقیه خانواده (دایی و عمو و...) هم اضافه شد. علاوه بر اون فرزند بزرگ خانواده بودم و به من می‌گفتن که راه رو باید برای بقیه هموار کنی. انتخاب من مهندسی کامپیوتر دانشگاه کابل بود، که از پرطرفدارترین انتخاب‌ها تو افغانستان هست. برای همین لازم بود تلاش زیادی انجام بدم و به همین دلیل سال آخر به کابل اومدم.

حیات در نهایت هم اونجا قبول شدی؟

بله.

حیات سلام، خودت رو بهمون معرفی کن.

بسم الله الرحمن الرحيم
میثم محبی هستم ورودی نیمسال دوم تحصیلی ۱۴۰۱ دانشکده کامپیوتر.

حیات دوران دبیرستان چه طور بود، کجا تحصیل میکردی؟

من به همراه خانواده و سه برادرم در استان قزنی (قزنین) زندگی می‌کردیم. دوران دبیرستان رو در قزنی بودم اما برای سال آخر و قبولی دانشگاه به کابل اومدم.

حیات پس درس و دانشگاه برات مسئله مهمی بود. چرا؟

شغل پدرم معلمی هست. طبیعتا خانواده خیلی منو به سمت تحصیل

حیات خب بعد چیکار کردی؟

من دانشگاه رو ترک کردم. در افغانستان ما چیزی داریم به نام تعجیل. به این معنا که فرد یکسال دانشگاه نمیره و از سال بعد از همون مقطع تحصیلی ادامه میدهد. دوستانم وقتی مطلع شدن که من دانشگاه رو ترک کردم پیشنهاد دادن که تعجیل بگیرم. اما من نمی خواستم که مردد بشم و پل های پشت سرم رو خراب کردم.

حیات انتخابت برای ادامه کجا بود؟ به جز ایران به جاهای دیگه ای هم درخواست دادی؟

من جزو ۲۰ نفر برتر کنکور افغانستان بودم، به این خاطر میتونستم برای اومدن به ایران اقدام کنم. به کشورهای دیگه ای هم درخواست دادم و از سمت تعدادی دیگه هم مثل روسیه پذیرفته هم شدم. اما نهایتا به اینجا اومدم.

حیات اون موقع هنوز جنگ روسیه و اکراین شروع نشده بود؟

نه

حیات روند به ایران اومدن چه طور بود؟

وزارت علوم برای رتبه های برتر افغانستان شرایط اپلای رو فراهم میکنه و من هم درخواست دادم. بعد با وزارت علوم مصاحبه داشتم. چیزی حدود ۲۵ درصد از افرادی که مصاحبه دادن به ایران اومدن. تعدادی مشکل پاسپورت داشتند چون طالبان به این راحتی ها به کسی پاسپورت نمی دهد. تعدادی مردود شدن، تعدادی هم به کشورهای دیگه رفتند.

حیات روال اومدن به ایران چه طور بود؟

وقتی به من اطلاع دادن قبول شدی گفتند باید سه دانشگاه رو انتخاب کنی. من به ترتیب تهران، امیرکبیر و شریف رو انتخاب کردم و نهایتا اینجا اومدم.

حیات شریف رو سوم انتخاب کردی؟!

بله در افغانستان دانشگاه تهران و امیرکبیر مطرح هستند و تقریبا کسی شریف رو نمی شناسد. من با تعدادی از بچه هایی که از من بزرگتر بودن و به ایران اومده بودند، صحبت کردم. اسم شریف رو از اونها شنیدم.

حیات چرا این طوره؟

به خاطر این هست که دانشگاه شریف دانشجوی بین الملل نمی گیرد یا این اتفاق خیلی به ندرت رخ می دهد. فکر کنم ما امسال جزو اولین افغان های دانشگاه باشیم.

حیات روند مهاجرت چطور بود؟

نه میشه گفت سخت، نه آسون.

اتفاقات مهر و آبان رخ داد و ما چند ماهی ارتباطمون با وزارت علوم قطع شد. برای همین از ترم دو وارد دانشگاه شدم.

حیات پس مهر و آبان ایران نبود؟

اواخر آبان رسیدم.

حیات از ترم دو دیگه رسما دانشجوی شریف شدی! فضای اینجا به نظرت چطوریه؟

همون طور که گفتم من از قبل شریف رو نمی شناختم. وقتی فهمیدم قرار هست به این دانشگاه بیام، شروع به جست و جو کردم و فهمیدم اساتید خیلی خوب و مطرحی اینجا هستند. اما باز هم فکر نمی کردم از تهران و امیرکبیر رتبه علمی بالاتری داشته باشم. حالا که اینجا اومدم متوجه شدم شریف رنگ یک دانشگاه های ایران هست و خوشحال هستم. صرفا درباره درس ها کمی تفاوت زبانی ادیت میکنه اما سعی میکنم با خواندن کتاب های منبع عقب نمونم.

حیات برنامه ات برای بعد چهارسال چیه؟

هدف من این بود که ارشد هم ایران باشم و بعد به افغانستان برگردم. اما شرایط الان طوری نیست که برگردم و کار به اهل کار سپرده نمیشه. تعصبات قومی و مذهبی ای که وجود داره باعث میشه فرصت به من داده نشه و نتونم اون طور که باید برای مردمم کار کنم.

حیات اگه شرایط مهیا بود بر می گشتی؟

بله، من این دید رو دارم. خصوصا بعد از شرایط چند ساله اخیر به نظرم کشور خیلی بیشتر به افرادی مثل من نیاز داره، جوانان تحصیل کرده و نخبه که کشورشون رو بسازند. اگر تغییری هم رخ بدهد از دل همین قشر خواهد بود. من با دیگران هم صحبت می کنم و این رو بیان می کنم که اگر فرصت در دانشگاه و کشور بهتری نصیبم بشود میروم. ولی این که در نهایت برگردم رو نمی پذیرم. به هر حال سرزمین مادری جایی ست که من داخلش بزرگ شدم، درس خوندم و پرورش یافتم. از آن جا هستم و متعلق به آن جا هستم. به نظرم کار خوبی نیست دوره ای که به جایی رسیدم، برم و بگم من الان تو شرایط بهتری ام، شغل بهتری دارم، راحت ترم و بر نمی گردم. من این رو قبول ندارم. کسی که وجدان داره مردم خودش رو نادیده نمی گیره. الان تو کشور من دخترها نمیتونن تحصیل بکنن. به این فکر میکنم مردم در دنیا به کجا رسیدن و ما کجا هستیم. اما اگر با حضور همین طالبان شرایطی رو بینم که میتونم برم و برای مردمم موثر باشم، میروم. حتما راحتی جای دیگه و دستمزد جای دیگه رو ندارد اما برای مردم خودم هست. دوباره بر می گردم و برای کشورم کار میکنم.

حیات نظرت راجع به آینده ایران و افغانستان چیه؟

نسبت به افغانستان دیدی ندارم. چون سیاست افغانستان از دیر هنگام دست خودمون نبوده. حتی در دوران جمهوریت

شدی شرکت کنی؟

خب بعضی از افراد با دیدگاه‌های مذهبی می‌آمدند. با این نگاه که ما می‌خواهیم جهاد کنیم و می‌گفتند این اردو‌ها از دستورات امام(ره) هست. خب من خیلی با این چیزها آشنا نیستم. البته یک مقداری داخل اردو راجع بهش بحث شد و من با فضا آشنا شدم. درباره این که جهاد سازندگی چه چیزی بوده. خب من این مسائل رو داخل اردو فهمیدم. چند نفر از دوستان من داخل دانشکده کامپیوتر آمدند و به من گفتند که قرار هست برویم در یکی از روستاهای دورافتاده و کم امکانات، فعالیت‌هایی انجام بدیم که به نفع مردم آن روستاها است. خب من کمک کردن رو دوست دارم. کمک کردن به مردمی که نیاز به همکاری دارند رو هم خیلی بیشتر دوست دارم. دلیل دیگر هم این بود که من قصد داشتم در این اردو شرکت کنم و مدل اردوهای جهادی رو یاد بگیرم، تا وقتی که به کشورم برگشتم این شیوه رو آنجا هم پیاده کنم. کشور من خیلی بیشتر از اینجا به چیزی مثل جهاد سازندگی احتیاج داره... من روستاهای افغانستان رو هم مشاهده کردم و آن جا شرایط به مراتب بدتر از روستاهای ایران هست.

حیات نظرت راجع به این که این اردو توسط دانشجویهای یکی از بهترین دانشگاه‌های ایران برگزار می‌شد چیه؟ آیا تو ذهنت هست که تو افغانستان هم این فعالیت رو با دانشجو‌ها انجام بدی؟

بله چون اون دانشجو فردا می‌تواند تا راس حکومت برود. خب دانشجویهای شهرهای بزرگی مثل کابل عموماً با مشکلات شهر و روستاهای کوچک آشنایی ندارند و این مسئله بر نحوه مدیریتش اثر می‌گذارد.

حیات حرف آخر؟

سلامت باشید. ان شاء الله عزاداری‌ها مورد قبول باشد.

حیات شما شیعه هستی؟

بله

حیات میخواستم پرسیم مراسمات مذهبی، مثل محرم رو چه طور برگزار می‌کردید؟ راحت بود یا نه؟

قطعاً راحت نبود و مسائل زیادی وجود داشت. اولاً که ما هر جایی نمی‌توانستیم هیئت برگزار کنیم. باید بررسی می‌شد. بعد از اون هم برای جمعیتی در حدود هزار نفر ما نیاز به حدود ۲۰ نفر گارد مسلح داشتیم تا مشکلی بوجود نیاد. علاوه بر این‌ها چندین مرحله بازرسی بدنی هم وجود داشت تا در نهایت بتوانیم وارد مراسم بشویم.

حیات تا حالا مراسمات هیئت الزهرا (سلام الله علیها) شرکت کردی؟

بله فاطمیه سال پیش اومدم. خیلی حس خوبی داشت. این که داخل مراسم اومدم، کیف همراهم بود و کسی نیامد که من رو بازرسی بکند، برای من آرامش بخش بود و حس خوبی به من میداد.

حیات نظر کلی ات راجع به هیئت الزهرا (سلام الله علیها) چیه؟

یک تشکیلات خوب و همه جانبه ست. به نظرم خیلی تصمیمات سنجیده شده‌ای می‌گیرند. به طور دقیق هم نحوه اداره‌اش رو مطلع نیستم اما برنامه‌ها مدیریت خوبی دارند. برنامه‌های هیئت الزهرا رو دوست دارم.

حیات دیگه توی کدوم یکی از فعالیت‌های دانشجویی شرکت داشتی؟

اردوی جهادی ورودی‌های ۱۴۰۱ رو شرکت کردم.

حیات نظرت راجع به اون چی بود؟ چه اتفاقی افتاد که مایل

ما متأسفانه استقلال کامل نداشتیم. البته الان هم نداریم. خب سیاست ما دست بقیه کشور هاست و خودمان آن را تعیین نمی‌کنیم که در آینده به کجا برسیم. ولی خب قطعاً امیدوار هستیم.

حیات با این شرایطی که توصیف کردی به چی امیدواری؟!

به مردم که این شرایط رو تغییر بدن. دید من این هست، اگر می‌خواهیم تغییری ایجاد بکنیم به هیچ وجه نباید سران دوران جمهوریت و کلابل برگردند چون آن‌ها وابسته هستند. وقتی تو از کسی چیزی میگیری باید بهایش رو هم بپردازی. قبایل ما این گونه هستند. متکی به خودشون نیستند و در نتیجه استقلال در تصمیم‌گیری ندارند.

حیات نسبت به آینده ایران چه طور؟

خب من چند ماه هست که در ایران زندگی می‌کنم، اما حس من این هست که آن استقلال اینجا وجود دارد. حاضرم نانم نصف بشود، اما آن استقلال رو داشته باشم. آن سربازی رو در نظر بگیرد که در میدان جنگ حاضر هست. اگر بداند که برای کشورش ایستاده، از جان و دل تلاش می‌کند، اما اگه برای فرد دیگری باشد، برای سیاست کشور دیگری باشد، چرا از خودگذشتگی بکند؟ چرا تلاشی انجام بدهد؟ وقتی استقلال دارید، این نیست که قربانی سیاست‌های یک کشور دیگر بشوید. خب ایران در اوج تحریم بوده اما حداقل عقب‌گرد نکرده و در زمینه‌های پیشرفت هم کرده. الان تقسیم بندی‌های قدرت دنیا در حال تغییر هست و من احساس می‌کنم ایران در آینده پیشرفت زیادی خواهد کرد. با وجود این که من افغان هستم نمیتونم درباره آینده کشورم صحبت کنم. چون هدف گذاری کشور دست خودمان نیست. اما با وجود این که چند ماه است که اینجا هستیم، می‌توانم راجع به ایران صحبت کنم، چون استقلال هست.



بشنو سوز سخنم

پیامی از شهدا که در گوش تاریخ پیچید

محمد ابراهیمی

۴۰۰ برق ۷ دقیقه

پس از جنگ احد، مسلمانان در حالی به مدینه بازگشتند که بر اثر غفلت و سرپیچی عده‌ای از دستور رسول خدا (ص) ضربه سختی به سپاه اسلام وارد شده بود، تا آنجا که جان پیامبر هم در خطر افتاد و عده‌ای از ایشان از جمله حمزه سیدالشهدا به شهادت رسیدند. منافقان که از جنگ و رویارویی با لشکر قریش سر باز زده بودند، سخن به ملامت می‌گشایند: «الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قَتَلُوا - (منافقان)

آن‌ها هستند که به برادران خود، در حالی که از حمایت آن‌ها دست

کشیده بودند، گفتند: اگر آن‌ها از ما پیروی می‌کردند، کشته نمی‌شدند! «اما خداوند پاسخ قاطعی به این ادعاها میدهد و خط بطلانی بر ادعاها و کنایه‌های کوتاه بینانه‌ای می‌کشد که بذر نفاق را در دل می‌پروراند: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ - هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.» و یا در جای دیگر: «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ - آنها بخاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و بخاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند، خوشوقتند؛ (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می‌بینند؛ و می‌دانند) که نه ترسی بر آنهاست، و نه غمی خواهند داشت.»

آنچه که از دفاعیه خداوند از شهدا در برابر منافقین می‌توان آموخت آن است که کشته‌شدگان راه خدا زنده می‌مانند. یک بُعد زنده ماندن آنها همین است که نشانه آنها، جای پای آنها هرگز محو نمی‌شود و پرچم آنها هرگز بر زمین نمی‌افتد. ممکن است چند صباحی با زور و عنف و با دخالت قدرتهای زورگو، نشانه‌های آنها کمرنگ شود؛ اما خدای متعال طبیعت را این‌طور قرار داده است. سنت الهی بر این است که راه پاکان و صالحان و مخلصان بماند. پیام شهیدان در درجه اول خبر دادن از حال خودشان است. کسانی که در راه

خدا شهید شده‌اند، در آن دنیا خوف و حزن ندارند. در درجه دوم، نسبت به انسانهایی است که در این دنیا گرفتار هستند. اگر صدای شهیدان را بشنویم، خوف و حزن ما هم محو خواهد شد به برکت صدای شهیدان؛ این حزن و خوف ما را از بین خواهد برد.

به بیان قرآنی، شهدا مستبشرونند. مستبشیر به کسی می‌گویند که یک بشارتی به او میرسد و او خرسند می‌شود، شاد میشود؛ این میشود مستبشیر. شهدا می‌گویند ما برای شاهمایی که به ما ملحق نشده‌اید و در راه ما هستید و حرکت شما به سمت هدف ما است، به خاطر آن سرنوشتی که منتظر شماست خوشحالیم، خرسندیم. آن سرنوشت چیست؟ «أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ - شما بدانید که در آینده برای شما نه بیم وجود دارد، نه اندوه.» سرنوشت شما که در راه ما دارید حرکت میکنید این است.

یکی از مصداقهای پیام شهیدان برای امروز ما درباره گرایش پیدا نکردن به دشمن است. اگر این پیامها را به گوش ما برسانند، دیگر این گرایش به شرق و به غرب و به دشمن و به کفر و الحاد و مانند اینها، از بین ما رخت بر خواهد بست. شهدا تا هستند، جانشان و نشان و حرکت مادی‌شان در خدمت اسلام و در خدمت جامعه‌ی اسلامی است، وقتی می‌روند، معنویتشان، صدایشان تازه بعد از رفتن بلند میشود. نطق شهدا بعد از شهید شدن باز میشود، با مردم حرف می‌زنند. در حوادث روزمره‌ی زندگی، سرگرمی‌های گوناگون ضروری و غیر ضروری‌ای که ما را احاطه کرده و همین‌طور جاذبه‌های مختلفی که ما را



آن تیره دلان مغرور و متکبر را به زانو درآورم، آنگاه خود خاضعترین و افتاده ترین فرد روی زمین باشم. ای خدای بزرگ، این ها که از تو می‌خواهم چیزهاییست که فقط می‌خواهم در راه تو به کار اندازم و تو خوب می‌دانی که استعداد آن را داشته‌ام. تو ای خدای من، می‌دانی که جز راه تو و کمال و جمال تو آرزویی ندارم. آنچه می‌خواهم آن چیزی است که تو دستور داده ای و می‌دانی که عزت و ذلت به دست توست و می‌دانم که بی تو هیچم و خالصانه از تو تقاضای کمک و دستگیری دارم.

شهید سید مرتضی آوینی:

در میان لشکر عمر سعد نیز بسیاری کسانی که به نماز ایستاده‌اند. و اسفا! چگونه باید به آنان فهماند که این نماز را سودی نیست اکنون که تو با باطن قبله سر جنگ گرفته‌ای؟ و اسفا! چگونه باید این جماعت را از بادیه وهم میان ظاهر و باطن رهاند؟ امام، باطن قبله است و نماز را باید به سوی قبله گزارد. آیا هیچ عاقلی پشت به قبله نماز می‌گزارد؟ نماز آنگاه نماز است که میان ظاهر و باطن جمع شود و گرنه، مقتدای آن نماز که در لشکر یزید بخوانند، شیطان است. اسلام لباسی نیست که با پیکر جاهلیت جفت بیاید، اما اینجا دنیاست و بادیه وهم، میان ظاهر و باطن فاصله انداخته است.

راه ما نثار کند و خود را آماده لقای خداوند سازد، با ما رهسپار شود، چرا که من به خواست خداوند فردا صبح حرکت خواهم کرد.

شهید سردار قاسم سلیمانی:

...آنچه پیوسته در رنج بودم این که عموما ما در دو مقطع، خدا و قرآن و ارزش‌ها را فراموش می‌کنیم، بلکه فدا می‌کنیم. عزیزان، هر رقابتی با هم می‌کنید و هر جدلی با هم دارید، اما اگر عمل شما و کلام شما یا مناظره‌هایتان به نحوی تضعیف‌کننده دین و انقلاب بود، بدانید شما مغضوب نبی مکرم اسلام (ص) و شهدای این راه هستید؛ مرزها را تفکیک کنید. اگر می‌خواهید با هم باشید، شرط با هم بودن، توافق و بیان صریح حول اصول است. اصول، مطوّل و مفصل نیست. اصول عبارت از چند اصل مهم است: اول آنها، اعتقاد عملی به ولایت فقیه است...

شهید دکتر مصطفی چمران:

من مسئولیت تام دارم که در مقابل شدايد و بلايا بایستم، تمام ناراحتی‌ها را تحمل کنم و رنج‌ها را بپذیرم، چون شمع بسوزم و راه را برای دیگران روشن کنم. ای خدا، من باید از نظر علم از همه برتر باشم تا میداد که دشمنان، مرا از این راه طعنه زنند. باید به آن سنگدلانی که علم را بهانه کرده و به دیگران فخر می‌فروشند ثابت کنم که خاک پای من هم نخواهند شد. باید همه

به اینجا و آنجا میکشاند، احتیاج داریم که پیام شهیدان را بشنویم. کسانی که صدایشان در گوش تاریخ پیچیده است و منتظر ما هستند تا گوش تیز کنیم و صدای ایشان را بشنویم:

اباعبدالله، حسین ابن علی (ع):

حمد و سپاس از آن خداست، آنچه او بخواهد همان شود، و هیچ توان و قوتی جز به کمک او نیست؛ و درود خداوند بر فرستاده‌اش حضرت محمد(ص). آگاه باشید، قلاده مرگ بر گردن آدمیزاد، همانند گردنبندی است بر گردن دختران جوان. اشتیاق من به دیدار گذشتگان همانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف است. برای من شهادتگاهی برگزیده شده که به یقین به آن خواهم رسید و گویا می‌بینم گرگان درنده بیابان بین ناویس و کربلا بند بند تنم را پاره پاره کرده و گویی از من شکم‌های تهی و مشک‌های خالی خود را پر می‌کنند. از آن روز که قلم تقدیر الهی بر آن رقم خورده است، گریزی نیست. خشنودی خداوند خشنودی ما اهل بیت است. ما در برابر بلا و آزمایش الهی شکیباییم و او پاداش عظیم صابران را به ما خواهد داد. هرگز پاره تن رسول خدا از وی جدا نمی‌شود و در حوضه القدس (درجات عالی بهشت) به او ملحق خواهد شد، و چشمان رسول خدا(ص) به ذریه‌اش روشن می‌شود و وعده‌اش توسط آنان وفا خواهد شد. هر کس آماده است خون خود را در





بر من لباس نوکری ام را کفن کنید

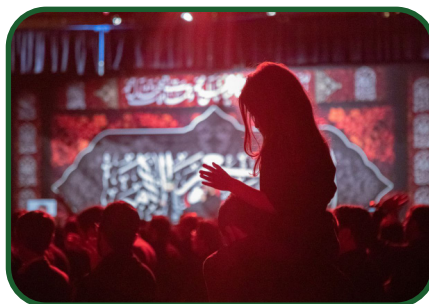
در پشت صحنه مراسمات پرشور ابا عبدالله(ع) چه می گذرد

امین حسن زاده

۹۸ کامپیوتر ۵ دقیقه

دانشجویان زیادی باشند که آنجا را دیده باشند، و این روزها قدمگاه خادمان حضرت زهرا(س) است. عده ای در حال پوست کندن و خرد کردن پیازهای بی شمار و جمعی در حال خرد کردن چند تن گوشت. یک نفر هم سینی شربت به دست بین بچه ها می چرخد و چون دست بچه ها کثیف است با دست خودش شربت خنک را به جان بچه ها می نشاند. این خنکی از شربت نیست. خنکای محبت امام حسین(ع) است. حقالذت بخش است. یکی از با صفا ترین قسمت های هیئت است. حتما سری به اینجا بزنید!

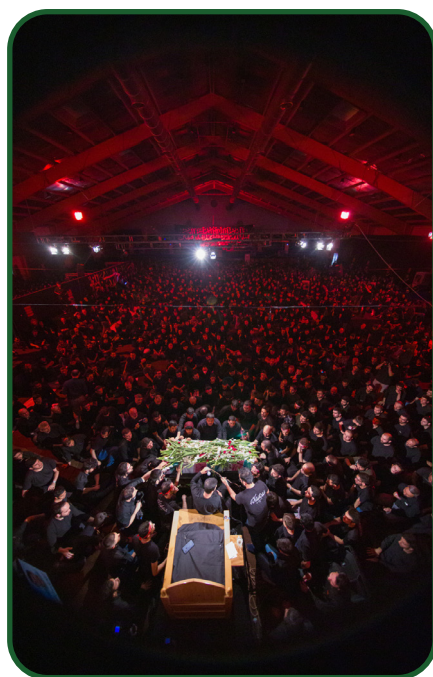
می گیرم راهی شمال دانشگاه شوم. قبل از خروج از مسجد گروهی را می بینم که دارند وسایلی را بار وانت می کنند تا به خانه ی موقت دو هفته آینده مان اسباب کشی کنیم. همین طور که قدم می زنم سوالی در ذهنم ایجاد میشود: واقعا این ها کیستند؟



از سردر دانشگاه وارد می شوم. خوش و بشی با رفقای حراست می کنم. خیلی هایشان را می شناسم. آن ها هم خوب ما را می شناسند. هر چه باشد این روزها کمتر کسی جز ما اینجا تردد می کند. به سمت مسجد می روم. خانه ی چند ساله، که بیش از یک سال است که بخاطر آن آتش سوزی نمی توانیم داخلش برویم و مانند خانه به دوش ها زندگی میکنیم و در هر مناسبتی یک جای دانشگاه مراسم می گیریم و مسئولین هم انگار دلشان برای این وضعیت نمی سوزد. بگذریم...



سوال را به گوشه ی ذهنم می فرستم و تصمیم می گیرم سری هم به حوزه دانشجویی بزنم. این ایام گذرمان زیاد به اینجا می افتد. زیرزمین دنجی که جان می دهد برای اینکه در یکی از اتاق هایش بخوابی و همه چیز و همه کس را دایورت کنی!



در یکی از اتاق ها عده ای مشغول شبیه سازی یا به اصطلاح سیمول کردن ریز به ریز جزئیات برنامه هستند. تا ساعاتی دیگر مراسم شروع می شود و همه چیز باید سر جایش باشد.

در اتاق دیگری هم بچه های فرهنگی نشسته اند و مشغول منظم کردن محتوا های تر و تمیزی هستند که قرار است در بستر های مختلف ارائه کنند. همین طور که آنجا را ترک می کنم دوباره به فکر فرو می روم: خیلی از این بچه ها شهرستانی هستند و مدت هاست به خانواده شان سر نزده اند و ترم تابستانی هم ندارند که مجبور باشند بمانند. به راستی چه چیزی آن ها را به اینجا کشانده است؟

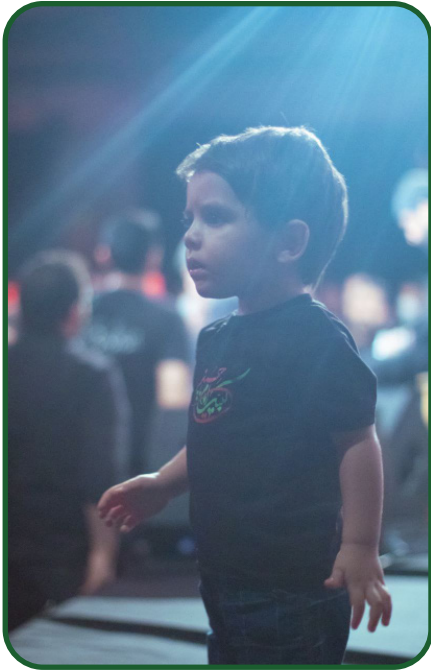
نمی فهمم. بیخیالش می شوم و ناگهان یادم می آید که احتمالا الان در سلف دانشگاه هم خبر هایی هست. جایی که در طول ترم غذای دانشجویان در آنجا طبخ می شود و بعید می دانم

وارد دفتر هیئت می شوم. موجی از خاطرات توی صورتم می زند. هزاران اتفاق خوب و بد، خنده ها و گریه های دورهمی، شادی ها و غصه های دسته جمعی و کلی خاطره دیگر. قسمت مهمی از زندگی همه مان اینجاست. تکه ای از قلبمان! دفتر شلوغ تر از حالت عادی است. چیزی تا محرم نمانده. هر کسی یک گوشه ی دفتر مشغول کاری است. یکی پشت میز مشغول نامه زدن به نهاد های مختلف برای هماهنگی های لازم، یک عده ای چند تا فاکتور را وسط انداخته و حساب کتاب های مالی را انجام می دهند. از من بشنوید، خیلی کار پر دردسر و حساسی است! گوشه ی دیگری هم جماعتی نشسته اند و جلسه ای دارند. ظاهرا بچه های انتظامات اند. دارند در مورد اینکه چگونه با مهمانان ابا عبدالله(ع) برخورد کنند صحبت می کنند.

از دفتر بیرون می آیم و تصمیم

سلف را هم پشت سر می گذارم. ناخودآگاه شعفی در درونم ایجاد شده. راستی راستی انگار کل دانشگاه را به خط کرده ایم برای زنده نگه داشتن یاد اهل بیت(ع).

روبروی سالن بچه های تبلیغات بنر مراسم را می زنند تا همه در دانشگاه از برنامه مطلع شوند. آن طرف تر هم بچه های فضا سازی کتیبه ی زیبایی را نصب می کنند که روی آن نوشته شده: «اللهم ارزقنی شفاعة الحسین یوم السورود» ناخودآگاه نوای «جانم!» روی لبم می نشیند و از در وارد می شوم. داخل



می‌خواهند رضایت مادر را به دست بیاورند.

اینجا هیئت الزهرا(س) دانشگاه صنعتی شریف است!

تحويل سال سوختگان از محرم است یعنی حسین(ع) عید خدا انتخاب شد

عاشق چو مرد، گریه ز چشمش نمی‌رود اشکم برای مجلس ختمم گلاب شد

وقتی خدا به حشر بگوید: چه داشتی؟ سر بر کند حسین(ع) و بگوید: حساب شد....

سالن هم که دیگر نگوییم. هرکس به سمتی می‌دود و خود را مشغول کاری می‌کند. عده ای مشغول نصب تجهیزات صوت، عده ای موکت ها را پهن می‌کنند، میانداران در اتاقی جمع شده اند و هماهنگی های لازم برای ایجاد نظم و حس و حال خوب در مجلس را انجام می‌دهند. از دور که نگاه می‌کنی انگار هرکس سرگرم کار خودش است و هیچ کاری به دیگران ندارد. اما نزدیک که می‌روی، کمک کردن بچه ها به همدیگر را که می‌بینی. همدلی بینشان را که تماشا می‌کنی دیگر اینطور به نظر نمی‌آید. انگار همگی یک نفرند! انگار همه یک دل اند که به برای پاره‌ی تن حضرت فاطمه(س) می‌تپد. فرقی نمی‌کند کجا و چطور، فقط

#راه_حسین

تویییت نگار



Tweet

بدونه واسه نمونه @littleabasi

این تویییت‌هایی که همش دارن به هیأت دانشگاهمون میتونن رو مبینم واقعا قلبم درد میگیره درسته که خیلیاشون واقعا غلط میگن ولی مسئولین هم کاش انقدر گند نزنید به همه چی:

Translate Tweet

امین شریفی @iaminsharif

میگن رفیق خوب آدم رو تا بهشت می‌بره بالا. چند سال پیش در چنین شب و ساعتی اومد بیدارم کرد که احیای شب عاشورا گرفتیم و تا صبح روزه میخونیم برای امام شهیدمون. اگه دوست داری بیا؛ ضرر نمی‌کنی. رفتیم و از اون سال معنای شب عاشورا رو برام عوض کرد. دمت گرم رفیق که پای منو به هیأت باز کردی.

Translate Tweet

عبدالصمد حقیری @a_haghiri

امروز توی غرفه خیریه هیأت برای چند تا زندانی که بخاطر مشکل مالی تو زندان کمک جمع می‌کردن. یکی اومد گفت مثلا این بخاطر چقدر تو زندانه؟ گفتن فلان قدر. گفت چقدرش جمع شده؟ گفتن فلان. کارتو داد و گفت پس بقیه شو بکش. واقعا لذت بردم. تو این شبا صدقه برا سلامتی امام زمان رو بادمون نره.

Translate Tweet

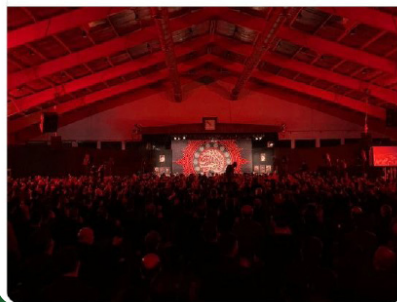
Ali Mohadeszadeh @Miz_Ali_M_Z

باد این پرچم بلند و هرچه جز آن سرنگون

Translate Tweet

SALI @samt1378 · 5d

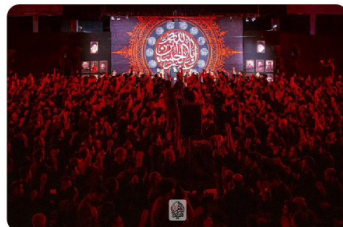
شب ششم؛ هیئت الزهرا دانشگاه شریف!!



Sadjad Bonabi @sadjadb · ۲۰ر

گاهی سرنی بود و زمانی ته گودال طی کرد گل من چه فرازی چه نشیبی

#سعید_بیابانکی



مترقی عشایرزاده @atta_deter

در مسجد منطقه امون ۲.۵ تن برنج و ۱.۱ تن گوشت گاو برای ظهر عاشورای امسال پخته شد! طرف همچنان معتقد پولش از جای خاصی برای عده‌ای خاص تأمین میشه...

Bbaleghi79 @bbaleghi79

شهید عشق شد و آرمید کنج بهشت هر آن که رقص کتان رفت زیر تیغ غمش

شریف در شب منتسب به جوان کربلا این‌گونه شوری نو بر جان‌های مان افکند

Translate Tweet



Mohamad Hadi Mesmarian @MMesmarian

مدعیان گر زنده دعوی بالاتری پرچم ارباب ما از همه بالاتر است

#سفینه_النجاة

Translate Tweet



• صاحب امتیاز: هیأت الزهرا (س) • مدیر مسئول: محمدهادی مسماریان • سردبیر: محمدحسین ملکی • مسئول شماره: امین زمانی
• طراح جلد: محمدیونس تاجمیری • ویراستار: عبدالصمد حقیری • مسئول تحریریه: محمدامین عزیزی • صفحه آرا: گروه همکاران

• همکاران: فاطمه محمدی، فاطمه سادات تقی زاده، محمدامین انصاری، مهدی زارعی، امیرمحمد احمدی، محمدحسین ملکی، محمدحسین قاسمی، علی درگومه

• تحریریه: محمدحسین ملکی، امین زمانی، مهدی غلامحسینی، صونا گل بوستانی، فاطمه دلاور خلفی، عرفان یوسفیان، علی ناظمیان، محمد ابراهیمی، امین حسن زاده

